

## آیا طبقه کارگر می‌تواند دنیا را تغییر دهد؟

نادر احمدی

nader1342000@yahoo.com

مارکسیست‌ها معتقدند که نظام سرمایه‌داری مانع رشد و تکامل بشریت است و باید با نظام سوسیالیستی جایگزین شود که در آن انسان‌ها قادر خواهند بود از تمام ظرفیت‌های خود آزادانه استفاده کنند و شکوفا شوند. در جامعه جدید ابزار تولید بطور دمکراتیک و کلکتیو اداره می‌شود و انسان‌ها بطور داوطلبانه نیروی خود را برای خدمت به جامعه عرضه می‌کنند و محصولات تولید شده عادلانه توزیع می‌شود. نیروی اجتماعی که این رسالت تاریخی نابودی نظام سرمایه‌داری را به عهده دارد طبقه کارگر است که خود محصول نظام سرمایه‌داری می‌باشد. اما آن‌ها که درک درستی از مبارزه طبقاتی و راه دشوار بنای سوسیالیسم ندارند از تحولات اخیر در جهان ناامید شده‌اند. بویژه بعد از سقوط بلوک شرق و چین که خود را به نام سوسیالیسم شناسانده بودند، آن‌ها که مارکسیسم را با مذهب اشتباه گرفته بودند، روحیه خود را باخته و فرصت طلبانه رنگ عوض کرده و به آغوش سرمایه‌داری افتادند.

تضاد بین منافع فرد و جامعه، همیشه تهدیدی بر علیه احزاب کارگری، جامعه سوسیالیستی و طبقه کارگر بوده و خواهد بود. از آن‌جا که کارگران محصول نظام سرمایه‌داری هستند از آن تاثیر می‌گیرند و مثل آن فکر می‌کنند و همانطور که مارکس هم می‌گفت: نظام سرمایه‌داری فرهنگ خودش را به کارگران تزریق می‌کند و آن‌ها معمولاً به تلاش برای دستمزد بیشتر، شرایط بهتر کار و مانند این‌ها اکتفا می‌کنند و خواهان برچیدن نظام نمی‌شوند و این نوع طرز فکر با ماهیت طبقاتی طبقه کارگر و منافع آن در تضاد قرار دارد. فردگرایی و منافع فردی همیشه در تضاد با منافع جمع قرار دارد و این خصلت منفی در شرایط بیکاری گسترده بخوبی مورد استفاده کارفرماها قرار می‌گیرد تا بین کارگران شکاف ایجاد کند. کارگران شاغل نگران از بیکار شدن، از کارگران بیکار دفاع نمی‌کنند و خود را در مقابل کارفرماها تضعیف می‌کنند. کارگران ماهر صف خود را از کارگران غیرماهر یا نیمه ماهر جدا می‌کنند و رهبران اتحادیه‌های کارگری علی‌رغم این که توسط کارگران انتخاب می‌شوند، اما به عنوان بخشی از سیستم سرمایه‌داری به عنوان ابزار کنترل کارگران عمل می‌کنند. در کشور آرژانتین اتحادیه کارگران شاغل از حرکت کارگران بیکار حمایت نمی‌کنند و آن‌ها را تنها می‌گذارند.

دشمن کارگران، می‌تواند خود کارگران باشند، وقتی که آن‌ها به پای صندوق‌های رای می‌روند و

به دشمنان طبقاتی خود رای می‌دهند و آن‌ها را بر پشت خود سوار می‌کنند تا در جهت حمایت از سرمایه‌داران قوانین ضدکارگری تصویب کنند.

به عنوان نمونه کشور هلند بعد از آمریکا بالاترین شدت استثمار و شدت کار را در جهان داراست که در نتیجه آن تعداد افراد معلول آن چنان زیاد است که از مرز یک میلیون گذشته (کل جمعیت هلند ۱۵ میلیون است) و دولت هلند در همین اواخر بجای کاهش شدت کار، قوانین سخت‌گیرانه‌تری برای جلوگیری از تایید معلولیت کارگران توسط دکترها وضع کرده و در نتیجه توافق بین اتحادیه‌های کارگری و اتحادیه‌های کارفرمایان، برای مدت ۲ سال حقوق کارگران و کارمندان افزایش نخواهد یافت (اما در همین حال وزرای دولت خواهان ۳ درصد افزایش حقوق شدند) و این زمانی شرم‌آورتر می‌شود که بدانیم بر اساس بیان مالی منتشره از سوی شرکت‌های بزرگ چند ملیتی هلندی مانند "شل" و "فیلیپس" و... میزان سودی که در سال گذشته برده‌اند در تمام تاریخشان بی‌نظیر بوده است و عجیب‌تر آن که در همه‌پرسی از اعضاء، توسط اتحادیه‌های کارگری، آن‌ها به عدم افزایش حقوق خود برای مدت ۲ سال رای مثبت دادند! در ماه مارس ۲۰۰۵ به مناسبت روز جهانی مبارزه با راسیسم، اتحادیه کارگری هلند به نام FNV اعلام کرد که در ۳ ماه گذشته هر روز یک شکایت از کارگران خارجی درباره مورد تبعیض قرار گرفتن و راسیسم دریافت کرده‌اند و این آمار شامل کسانی که با این اتحادیه تماس نگرفته‌اند، نمی‌شود.

طبقه کارگر همواره از گرایشات رفرمیستی و تشکل‌های زرد درون خود لطمه‌خوده و از درون حرکت‌های مستقل و پیشروش به چالش گرفته شده است. اتحادیه‌های کارگری در غرب بیش از آن که مفید باشند مضر هستند، زیرا آن‌ها در کنترل اشرافیت کارگری نقش مهمی در به قدرت رساندن احزاب ارتجاعی سوسیال‌دمکرات در آمریکا، انگلیس، آلمان، هلند، استرالیا، فرانسه و... به عهده دارند و خواست‌های کارگران را بر طبق میل کارفرماها تعدیل می‌کنند.

در دوران جنگ سرد سازمان CIA با به خدمت گرفتن اتحادیه‌های کارگری آمریکا و چاپ اطلاعاتی‌های اتحادیه کارگری همبستگی در لهستان نقش مهمی در سرنگونی دولت لهستان ایفا کرد و برای مدت‌ها گانگستر معروف آلکاپون اتحادیه‌های کارگری در آمریکا را کنترل می‌کرد.

احزاب کارگری و دولت‌های سوسیالیستی نیز مثل هر پدیده دیگری در جریان تکامل خود دستخوش تغییر می‌شوند که این تغییرات می‌تواند مثبت یا منفی باشد و این امری طبیعی است و چیزی که مثبت بودن این تغییرات را تضمین خواهد کرد میزان رشد و آگاهی و هوشیاری طبقه کارگر برای حراست از دستاوردهای خودش است.

آگاهی، کلید هر تغییر دمکراتیک اجتماعی و ممانعت از انحراف است و بدون یک طبقه کارگر آگاه

و متشکل یک جامعه دمکراتیک و آزاد وجود نخواهد داشت، طبقه کارگر آگاه و متشکل و تاثیرگذار تضمین کننده هر نوع تغییری دمکراتیک در جوامع سرمایه داری است.

تلاش برای برقراری سوسیالیسم و عدالت اجتماعی را نباید مثل حرکت در یک خط مستقیم دید که شروع و پایان حرکت مشخص، موفقیت تضمین و انتهای مقصدش معلوم و مشخص است، بلکه باید پذیرفت که در دنیای سرمایه داری احتمال شکست همیشه وجود دارد و میزان موفقیت بستگی به کیفیت حرکت خود ما دارد.

جنبش کارگری و تلاش های سوسیالیستی بیش از ۲۰۰ سال قدمت ندارد، اما تاثیری که این جنبش بر حیات بشریت گذاشته است چنان عظیم است که با آن تعریف می شود.

در تمام تحولات سیاسی و اجتماعی در تمام دنیا، طبقه کارگر و جنبش سوسیالیستی همیشه در خط مقدم بوده است و انقلاب اکتبر، انقلاب چین، انقلاب ویتنام، انقلاب کوبا و قیام ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ در ایران و... گواه این امر است. دنیای هنر، ادبیات، سینما، موسیقی، ورزش و حتی علم و دانش بدون الهامات و تاثیرات سوسیالیستی بدون شک بسیار فقیر و بی مایه می بود. بی تردید، بدون انقلاب اکتبر و انقلابات بعدی تحت تاثیر آن در سطح جهان، شرایط بشریت بسیار بدتر از شرایط کنونی می بود و جهش ها و حرکات کارگری و عدالت خواهانه دارای انگیزه ضعیف و یا فاقد انگیزه می شدند. آیا اگر ترس از سرایت انقلاب اکتبر نبود صاحبان قدرت در غرب اروپا به خواست های کارگران تن در می دادند و این اصلاحات آبکی اجتماعی را اجرا می کردند؟ هرگاه و هر کجا که طبقه کارگر در مقابل سرمایه داران ضعف نشان داده و حالت دفاعی گرفته اند با شکست روبرو شده اند و متاسفانه در اغلب موارد و در بهترین حالت کارگران تحت رهبری اتحادیه های ضدکارگری منتظر می مانند تا سرمایه داران حمله کنند و آن ها با بی میلی از خود دفاع کنند. جهان سرمایه داری از زمانی که شبخ اکتبر دیگری را بر خود احساس نکرد، با تهاجمات پی در پی مواضع از دست داده را یکی پس از دیگری باز پس گرفت و با سیاست های نئولیبرالیستی خود زندگی مشقت بارتری را بر کارگران در سراسر جهان حاکم ساخته و در تعرضات گسترده ای را به کشورهای که در پرتو مبارزات کارگران خود توانسته بودند، به درجاتی رفاه اجتماعی را داشته باشند، پیش برده است.

اما چنین افت و خیزهایی جزو طبیعت مبارزه است و تا سرمایه داری و ظلم هست مبارزه نیز خواهد بود و تلاش کارگران و بشریت برای برقراری سوسیالیسم و عدالت اجتماعی ادامه خواهد یافت. طبقه کارگر در صورت داشتن آگاهی و اتحاد از چنان قدرتی برخوردار است که قادر است هر وقت که اراده کند هر دولتی را در جهان سر جایش بنشاند. ولی این همان گونه که بارها شاهد بوده ایم، این اگرچه لازم اما کافی نبوده و نیست. طبقه کارگر باید بتواند آلترناتیو خود را نیز مستقر کند، و این

اصلی ترین وظیفه پیشروان و رهبران عملی کارگران و کمونیست هاست.  
برگرفته از جهان امروز شماره ۱۴۷